



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و بیست و نهم



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۰ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۸۰

چون رهیدی، شکر آن باشد که هیچ

سوی آن دانه نداری پیچ پیچ

* پیچ پیچ: خم در خم و سخت پیچیده

وقتی از قرین و دلدار بد رها می شوی و متوجه می شوی که دلدار تو زندگی ست، شکر آن این است که دوباره آن دانه ذهنی را به مرکزت نیاوری، دور آن هیچ نیچی و دیگر به سراغ آن نروی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۱

صد جوال زر بیاری ای غنی

حق بگوید دل بیار ای منحنی

* جوال: کیسه بزرگ از نخ ضخیم یا پارچه خشن که برای حمل بار درست می کردند، بارنامه.

منحنی: خمیده، خمیده قامت، بیچاره و درمانده

ای ثروتمند، اگر صدها گونی زر پیش خداوند ببری و در راه او پول خرج کنی، ولی من ذهنی را نگه داری، خداوند می گوید ای من ذهنی کج و خمیده، دل بدون همانندگی را برای من بیاور.

«بیت هندسی»



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

از برای آن دل پُر نور و بر
هست آن سلطان دل‌ها منتظر

*بر: نیکی، نیکویی

سلطان دل‌ها که خداوند است، سال‌هاست که منتظر آن دلِ خالی از همانیدگی‌ها و از جنس فضای گشوده‌شده است. [دل
«پُر نور و بر» برعکس انباشتگی همانیدگی‌هاست.]

«بیت هندسی»

نکته: در مورد شخص شما نیز خداوند منتظر است تا خودش را از طریق مرکز عدم و فضای گشوده‌شده بیان کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۶۷

با خود آمد، گفت: ای بحرِ خوشی
ای نهاده هوش‌ها در بی‌هشی

خداوندا، ای بحرِ خوشی، ای دریای شادی، تو هوش‌ها را در بی‌هشی مرکز عدم گذاشته‌ای. [یعنی هوش ذهنی من
در حقیقت هوش نیست و مرکز عدم را بیهوشی می‌داند؛ در حالی که بحرِ خوشی، سعادت و هوش من در آن مرکز عدم است،
نه در این هوش جسمی.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۶۸

خواب در بنهاده‌ای بیداری‌ای
بسته‌ای در بی‌دلی دلداری‌ای



خداوندا، تو در خواب بیداری را نهاده‌ای و دلداری را در بی‌دلی بسته‌ای. [یعنی مرکز عدم و فضای گشوده‌شده برای من ذهنی و هشیاری جسمی، خواب است، آن را نمی‌شناسد و یک چیز بی‌فایده و بی‌مصرف می‌داند. همچنین وقتی انسان فضا را باز و مرکزش را عدم می‌کند و دیگر چیزی به مرکزش نمی‌آورد، عملاً بی‌دل و عاشق می‌شود و دلدار را پیدا می‌کند.] نکته: زمانی که شما فضا را باز و مرکز را عدم می‌کنید، از نظر ذهن شما آن قابل شناسایی نیست. می‌گویند این چه بود؟ یک چیزی گذشت که بی‌مصرف و بی‌فایده بود. پس مرکز عدم و فضای گشوده‌شده به وسیله ذهن شناخته نمی‌شود. بنابراین شما هم نباید به وسیله خط‌کش ذهن فضای گشوده‌شده و پیشرفتتان را اندازه بگیرید، برای این که خط‌کش ذهن بنا به تعریف انقباض است، خط‌کش این جهانی است، چیزها را اندازه می‌گیرد، نه فضاگشایی و میزان اتصال شما را به خداوند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۶۹

توانگری پنهان کنی در دُلّ فقر

طوق دولت بسته اندر غلّ فقر

*دُلّ: خواری

*طوق: گردنبند

*غلّ: زنجیر

توانگری را در خواری فقر، یعنی خواری و کوچک شدن من‌ذهنی پنهان کرده‌ای. گردنبند دولت و نیک‌بختی، خوشبختی و موفقیت را به زنجیر فقر، یعنی مرکز خالی از همانیدگی بسته‌ای.



[خواری فقر موقعی است که انسان به خودش می‌قبولاند و تلقین می‌کند که انباشتگی همانیدگی، پول، مقام و جوانی ثروت نیست و نشان دادن خود به دیگران، به درد نمی‌خورد؛ فضاگشایی در اطراف توهین دیگران و برهم زدن پندار کمال و ناموس، خواری و کوچکی به همراه دارد که برای من ذهنی خیلی سخت است.]

نکته ۱: همه این ابیات نشان می‌دهند که باید فکرمان را اصلاح کنیم، آن قدر این‌ها را بخوانیم تا بفهمیم آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد به‌عنوان انسان بودن، خوشبختی و موفق بودن همه غلط است و همه چیزهایی را که ذهن یک جور خاصی تعریف کرده و طبق آن‌ها یک پارک ذهنی درست کرده، توسط زندگی به هم می‌ریزد.

نکته ۲: این ابیات ما را بیدار می‌کند که چرا این‌همه درد داریم و چرا در زندگی مان رونق نداریم؟

با این ابیات ما دیدمان را درست می‌کنیم، حداقل درک و شناسایی می‌کنیم که اشتباهمان چیست؟ این که کاهل هستیم یا چابک، بستگی به ما دارد. ولی اگر ابیات را زیاد بخوانیم، می‌توانیم سریع خودمان را عوض کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۰

ضِدَّ اَنْدَرِ ضِدِّ پَنَهَانَ، مُنْدَرَجَ

اَتَشِ اَنْدَرِ اَبِّ سَوْزَانَ مُنْدَرَجَ

*مُنْدَرَجَ: درج شده، نهفته شده

ضد در ضد پنهان شده است؛ [یعنی چیزهایی که ما باید به دست بیاوریم درست ضد آن چیزی است که من ذهنی آن‌ها را به ما ارزشمند نشان می‌دهد.] همچنین آب وقتی که توسط آتش گرم می‌شود، نقش آتش در این آب سوزان، پنهان است.

نکته: من ذهنی این ابیات را قبول ندارد. این‌ها را می‌خوانیم تا بفهمیم که کارها درست برعکس آن چیزی که من ذهنی فکر می‌کند درست می‌شوند.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۱

روضه اندر آتشی نمرود، درج

دخلها رویان شده از بذل و خرج

*روضه: باغ

*درج: چیزی را در چیز دیگر پیچیدن، نهفتن

باغ در آتش نمرود نهاده شده است، یعنی باغ فضای یکتایی در زیر آتش درد هشیارانہ پنهان شده است. دخل و درآمد، از بذل و خرج بیشتر می شود یعنی فضل و بخشش، رعایت قانون جبران و خرج کردن، پول را زیاد می کند و دادن حق مردم و کسب اعتبار در کار به نفع انسان است.

نکته ۱: وقتی انسان می خواهد روی خود کار کند، دیو یا من ذهنی بزرگ او را می ترساند، ولی او به حرف من ذهنی گوش نمی دهد، فضا را باز کرده، صبر و شکر دارد و درد هشیارانہ می کشد، این درد هشیارانہ او را به باغ می رساند.

نکته ۲: ما می گوئیم اگر مقدار بدهکاری را پس ندهیم یا تخفیف بگیریم، هرچه کمتر خرج کنیم یا حق دیگران را ندهیم در این صورت بیشتر جمع کرده ایم، ولی این به نفع شما نیست، عکسش درست است.

نکته ۳: نمرود برای خلیل آتش درست کرد و او را در آتش انداخت ولی چون خلیل فضا را باز کرد و درد هشیارانہ کشید، درد هشیارانہ آتش را برایش تبدیل به باغ کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۲

تا بگفته مصطفی شاه نجاج

السَّمَا حُ يَا أُولِيَ النَّعْمَى رَبَّاح



*نجاح: رستگاری، پیروزی

حضرت رسول که شاه رستگاری است، فرموده است: «ای صاحبان نعمت، بخشنندگی مایه سودمندی است» [درحالی که من ذهنی می گوید اگر ببخشم کم می شود، بهتر است جمع کنم. اما برعکس است و بخشنندگی و اجرای قانون جبران مایه سودمندی است و تنگ چشمی و حسادت مایه نامبارکی است.]

حدیث

«السَّمَّاحُ رِبَاحٌ وَالْعَسْرُ شَوْمٌ.»

«بخشنندگی مایه سودمندی است و تنگ چشمی مایه ناخجستگی.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۳

مَا نَقَصَ مَالٌ مِنَ الصَّدَقَاتِ قَطُّ

إِنَّمَا الْخَيْرَاتُ نِعْمَ الْمُرْتَبَطُ

«هرگز ثروت از دادن صدقات، کاستی نمی گیرد، همانا دادن خیرات و مبرات، با صاحب خود نکوپیوندی دارد.»

یعنی هر نوع ثروتی مثل پول و دانش با بخشیدن کم نمی شود و دادن خیرات، بخشیدن از هر نوعی و رعایت قانون جبران معنوی و مادی در زندگی عالی ترین و بهترین راه ارتباط با خدا، با دیگران و با خود می شود.

نکته: من ذهنی اینها را قبول ندارد زیرا با هشیاری جسمی، حساست و محدودیت کار می کند و می گوید نباید ببخشی. ولی وقتی یار ما، دلدار ما زندگی می شود، درست برعکس آن چیزی می شود که من ذهنی فکر می کند، کارها درست می شود و ما در زندگی رونق پیدا می کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۴

جوشش و افزونی زر، در زکات

عصمت از فحشا و منکر، در صلات

*صلات: صلاة، نماز

وقتی می‌بخشی و زکات می‌دهی زر تو اضافه می‌شود. همین‌طور نگهداری و حفظ ما از چیزهای بد، کارهای بد و از فحشا و زشتی‌ها در نماز است. [نماز به معنی حضور خداوند در مرکز ما و حضور قلب است.]

قرآن کریم، سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۵

«... إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ...»

«... همانا نماز آدمی را از تبهکاری و زشتی بازمی‌دارد ...»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۵

آن زکات کیسهات را پاسبان

و آن صلات هم ز گرگانت شبان

آن بخشش تو پاسبان کیسهات است، و آن نماز یعنی حضورت یا تماس با زندگی، تو را از گرگ‌های من‌ذهنی شبانی می‌کند. [در صورتی که من‌ذهنی عکس این را نشان می‌دهد.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۶

میوه شیرین نهان در شاخ و برگ

زندگی جاودان در زیر مرگ



میوه شیرین از درون برگ و شاخه بسیار زمخت درخت بیرون می‌آید، یعنی من ذهنی با وجود خشن بودن در درونش یک چیز شیرینی دارد که حضور است. آگاهی به لحظه ابدی و زندگی جاودان و همیشگی برای انسان در زیر مرگ من ذهنی است.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۹۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۰ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۷

زبل گشته قوتِ خاک از شیوه‌ای

ز آن غذا زاده زمین را میوه‌ای

*زبل: کود، مدفوع، سرگین

سرگین و مدفوع حیوانات یا انسان‌ها به‌عنوان کود به درختان داده می‌شود و زمین هم از آن غذایی که مدفوع است، با شیوه‌ای یک میوه زیبا و شیرین درست می‌کند. [زندگی هم با یک شیوه‌ای از من ذهنی ما یک هشیاری و وجود دیگری درست می‌کند و ما نباید بترسیم از این که چیزها را از مرکزمان بیرون کنیم].

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۸

در عدم پنهان شده موجودیی

در سرشتِ ساجدی، مسجودیی

[در این جا عدم مثبت نیست و منظور من ذهنی‌ست که ناچیز و به‌دردنخور است.] وجودِ اصلی ما در همین عدم است که باید از آن جدا شود. در سرشت ما سجده‌کنندگان یک مسجود وجود دارد که همان هشیاری حضور است و اگر از ذهن بیرون بیاید، تمام کائنات به او سجده می‌کنند. [اما ما به چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد سجده می‌کنیم].

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۹

آهن و سنگ از برونش مُظلمی

اندرون نوری و، شمعِ عالمی



*مظلّم: تاریک

آهن و سنگ هر دو سیاه و تاریک هستند و وقتی به هم زده شوند جرقه می‌زند و شمع را روشن می‌کند. در انسان‌ها هم که شبیه سنگ و آهن هستند وقتی جرقه حضور می‌خورد، یک‌دفعه یک شمعی روشن می‌شود که عالم را روشن می‌کند. نکته: ما این من‌ذهنی را که تمام فکرها و کارهایش مُخرَب است نگه داشته‌ایم و می‌گوییم این شمع من است. در صورتی که شمع اصلی درون این من‌ذهنی است، باید بگذاریم خداوند هشیاری حضور را از درون این من‌ذهنی بیرون بیاورد و عالم را روشن کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۸۰

دَرَج در خوفی هزاران ایمنی

در سوادِ چشم، چندان روشنی

در ترسی که انسان از فضاگشایی و مرکز عدم دارد هزاران ایمنی وجود دارد. مردمک چشم که سیاه است مرکز نور است و هزاران روشنی از آن بیرون می‌آید. [یعنی انسان نباید از فضاگشایی، عدم کردن مرکز و از این‌که خدا و عدم را با چشم ذهنی‌اش نمی‌بیند، بترسد. همان‌طور که مردمک چشم سیاه است ولی روشنی از آن بیرون می‌آید.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۸۱

اندرونِ گاوِ تن، شه‌زاده‌ای

گنج در ویرانه‌ای بنهاده‌ای

در درون گاو من‌ذهنی یک شه‌زاده‌ای که حضور ماست فعلاً پنهان شده که باید از آن بیرون بیاید. گنج حضور در ویرانه‌ی ذهن نهاده شده‌است، در ویرانه‌ی من‌ذهنی که پر از درد است، مثل گاو دائماً می‌خورد و شهوت چیزها و زیاد کردن همانیدگی‌ها را دارد. [اگر ما اجازه دهیم خداوند این گنج را کشف می‌کند و به ما نشان می‌دهد.]



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۸۲

تا خری پیری گریزد ز آن نفیس

گاو بیند شاه نی، یعنی بلیس

*بلیس: ابلیس، شیطان

اما من ذهنی پیر که هزاران سال قدمت دارد از آن جنس نفیس و بارزش وجود انسان که زندگی ست، می گریزد. مانند شیطان که گفت در آدم خداوند را نمی بینم و فقط جسم آن را می بینم. بنابراین هشیاری جسمی فقط جسم و فقط گاو را می بیند، من های ذهنی دیگر را می بیند و خودش را هم من ذهنی می داند. او خداوند و اصل ما را که در ما می خواهد به خودش زنده شود، نمی بیند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۴

فکرها را اختران چرخ دان

دایر اندر چرخ دیگر آسمان

فکرهای ما شبیه ستارگان آسمان است، ولی در آسمان دیگری که در درون ما باز می شود حرکت می کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۵

سعد دیدی، شکر کن، ایثار کن

نحس دیدی، صدقه و استغفار کن

اگر سعد دیدی یعنی مرکزت عدم شد، شکر و ایثار کن؛ میوه ای را که از فضاگشایی به دست می آوری با همه تقسیم کن و اگر نحس دیدی، اتفاق بدی افتاد، دچار انقباض شدی، در این صورت فضا را باز کن، معذرت بخواه، به این لحظه ابدی بیا و آن چیزی را که سبب قبض تو شده شناسایی کن و بینداز.



نکته: وقتی فضا گشوده می‌شود و شما کارگاه ایزدی هستید، همانیدگی به راحتی می‌افتد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۶

ما کی ایم این را؟ بیا ای شاه من

طالعم مقبل کن و چرخ بزن

خدایا، ما چه کسی هستیم که بتوانیم همانیدگی‌هایمان را ببندازیم، درواقع این تو هستی که این کار را انجام می‌دهی. پس ای شاه من، ای خداوند بیا و مرکز مرا عدم کن. وقتی من ذهنی و همانیدگی می‌آید، مرکز من نحس می‌شود ولی وقتی تو می‌آیی، هر کاری می‌کنم خوب می‌شود. پس چرخ بزن و تو در این جا حرکت کن نه من ذهنی من. [تنها یار و دلدار ما فقط باید خداوند باشد].

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۷

روح را تابان کن از انوار ماه

که ز آسیبِ دُنب، جان شد سیاه

*دُنب: از اصطلاحات نجومی است، ولی در این جا مراد هشیار جسمی است.

خدایا، روح مرا با فضاگشایی از نور ماه خودت تابان کن، ماه من گرفته چراکه من ذهنی درست کرده‌ام، هشیاری جسمی دارم و از آسیب فضابندی و ندیدن ماه روی تو، جانم سیاه شده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۸

از خیال و وهم و ظن، بازش رهان

از چه و جورِ رسن، بازش رهان



خدایا، روح ما را دوباره از توهمات، هیروت، فکرهای همانیده، خیال‌بافی، ناموس و پندار کمال، قضاوت و مقاومت و خوشبختی خواستن از چیزهای آفل باز رهان؛ چراکه ما از اول این‌گونه نبودیم، اکنون به چاه همانیدگی‌ها افتاده‌ایم. گاهی اوقات ریسمان را می‌گیریم، اما دوباره رهاش می‌کنیم و به ته چاه می‌افتیم. پس خدایا دوباره ما را از چاه و از ستم ریسمان باز رهان. [در من ذهنی ما فکر می‌کنیم که با طناب‌های ذهنی می‌توانیم بالا بیاییم ولی این طناب‌ها جور دارند و به ما ظلم می‌کنند. شناسایی این که طناب‌های ذهنی ما را از چاه همانیدگی بیرون نمی‌آورند و کمکی نمی‌کنند، برای ما بسیار مفید است.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۹

تا ز دل‌داریِ خوبِ تو، دلی

پَر برآرد، برپَرَد ز آب و گلی

خدایا، به مرکزیم بیا و دلدار من تو باش تا از دل‌داری خوب، کامل و همه‌جانبه تو دل من پر درآورد و از آب و گل همانیدگی‌ها بیرون ببرد.

نکته ۱: این بیت‌ها به شما ثابت می‌کنند اگر شما از همانیدگی‌ها زندگی می‌گیرید، درد ایجاد می‌کنید و به دیده شدن، پندار کمال و ناموس افتخار می‌کنید، هیچ کدام از این‌ها کار درستی نیست.

نکته ۲: پس از این ابیات از خود پرسید آیا واقعاً دلدار من یک چیزِ ذهنی‌ست؟ مثلاً همسر، بچه، پول و آن چیزی‌ست که ذهنم نشان می‌دهد؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۹۰

ای عزیزِ مصر و در پیمانِ درست

یوسفِ مظلوم در زندانِ توست



ای خداوندی که عهد و پیمان تو همیشه درست است، یوسف مظلوم که اصل ماست در زندان توست. [یعنی این ذهن، زندان خداوند است تا ما درک کنیم که نباید در این زندان باشیم. تا زمانی که این را شناسایی نکرده‌ایم و سبب‌سازی ما ادامه دارد، در زندان ذهن خواهیم ماند.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۹۱

در خلاص او یکی خوابی بین

زود، کاله یُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

خداوندا، برای رهایی اصل ما از زندان ذهن، یک خوابی بین. برای ما کاری کن تا فضا را باز کنیم و خواب تو را ببینیم. من ذهنی هشیاری حضور را خواب می‌داند. یک کاری کن تا ما درست فکر کنیم و تعبیر درستی از زندگی داشته باشیم. کاری کن که برخلاف کاهلی ذهن هر موقع فضا باز شد و از جنس زندگی شدیم فوراً پس از شناسایی عمل کنیم، سریع‌الکار و چابک باشیم و همانندگی را ببندازیم. چراکه تو خواب خوبی برای ما دیده‌ای و کارهای ما را که برحسب عدم و فضای گشوده‌شده باشد، دوست داری و درون و بیرونمان را پربرکت می‌کنی.

نکته: شما تعجب نکنید از این که وقتی این ابیات را می‌خوانید، فوراً به کسی زنگ بزنید و از او معذرت بخواهید و بگویید من از تو رنجیده بودم، من را ببخش، این مربوط به دو سال پیش است، در دلم مانده بود، من این رنجش را از دلم درآوردم، می‌خواهم ببایم و شما را بغل کنم، همدیگر را ببوسیم و من شما را دوست دارم. او هم از خدا می‌خواهد، تعجب نکنید.

قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۴۸

«فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.»

«خدا پاداش این جهانی و پاداش نیک آن جهانی را به ایشان ارزانی داشت و خدا نیکوکاران را دوست دارد.»

توضیح آیه:

نیکوکار کسی است که در این لحظه فضا را باز می‌کند، مرکزش عدم است. اگر مرکزش جسم باشد، هر کاری بکند بدکاری است و نیکوکاری نیست. بنابراین کار نیکو این است که فضا گشوده شده و خرد و عشق زندگی به فکر و عمل ما بریزد. اگر فضا گشوده شود، هم فضای گشوده شده خوشبختی است، هم انعکاسش در بیرون.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۹۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۰ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۳۷

شه نوازیدش که هستی یادگار

کرد او را هم بدین پرسش شکار

شاه آن شخص را مورد نوازش قرار داد، چراکه او یادگار برادر قبلی بود. احوال او را پرسید و با این کار دلش را شکار کرد. [به عبارتی خداوند این لحظه ما را با فضاگشایی می نوازد و دست بر سر و رویمان می کشد، چراکه ما یادگار او هستیم. پس ناگهان دلمان شکار می شود و می فهمیم که دلدارمان زندگی است.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۳۸

از نوازِ شاه، آن زارِ حنید

در تن خود، غیرِ جان، جانی بدید

*حنید: دل سوخته، داغ دیده

از نوازش کردن شاه، آن زارِ دل کباب، در تن خود غیر از جانِ ذهنی، یک جان جدیدی دید. [خداوند در اثر فضاگشایی، جان دیگری را به ما نشان می دهد و ما که این همه در ذهن درد کشیده ایم به او زنده می شویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۳۹

در دل خود، دید عالی غلغله

که نیابد صوفی آن در صد چله

*چله: چله



وقتی پادشاه او را نوازش کرد، آن شخص در دل خود غلغله، شور عشق، شادی و خلاقیتی احساس کرد که صوفی هرچقدر هم چله‌نشینی کند و بخواهد خودش را به‌زور به آن جا برساند، چون در ذهن نمی‌تواند. یک نوازش شاه از صد چله‌نشینی بهتر است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۵۲

چون پیمبر دید آن بیمار را

خوش نوازش کرد یارِ غار را

پیغمبر به عیادت بیماری رفت و یارِ غار خود را بسیار مورد نوازش قرار داد. [خداوند با فضاگشایی بر سر بیمار شما که بیمار ذهنی‌ست می‌آید و شما را نوازش می‌کند؛ شما هم یارِ غارِ خداوند هستید چون وقتی به غار بزرگ و بی‌نهایت او می‌روید، با او یکی می‌شوید.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۵۳

زنده شد او چون پیمبر را بدید

گوییا آن دم مر او را آفرید

وقتی پیغمبر او را نوازش کرد، مثل این بود که بیمار دوباره زنده شده باشد. تمثیل این است که وقتی شما خدا را می‌بینید، به‌نظر می‌آید که آن دم شما را دوباره آفریده‌است. برای این که جان جدید پیدا می‌کنید، به او زنده می‌شوید و دیگر می‌فهمید که دلدار شما نباید چیزهای اقل باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۵۴

گفت: بیماری مرا این بخت داد

کآمد این سلطان بر من بامداد



گفت بیماری من ذهنی این شانس را برایم پیش آورد که در این لحظه فضا را باز کنم، سلطان یعنی خداوند به احوال پرسی من بیاید و مرا به خودش زنده کند. [بنابراین شما ناله نکنید که چرا این قدر ترس دارم، بیماری من ذهنی دارم. این بیماری شما را مجبور می کند فضا را باز کنید، خداوند در بامداد، در این لحظه، به نوازش و احوال پرسی شما بیاید و این بیماری ذهنی و دردهایی که کشیده‌اید به نفع شما تمام شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۴۳

در نظرها چرخ بس کهنه و قدید

پیش چشمش هر دمی خَلقُ جدید

*قدید: گوشتی که در قدیم می خشکاندند و در زمستان مصرف می کردند. در این جا مناسب معنی کهنه و فرسوده است. در نظر مردم که با من ذهنی می بینند، جهان کهنه است. ولی در نظر انسانی که به زندگی زنده است و از صنع زندگی استفاده می کند، جهان هر لحظه نوبه نو ساخته شده و تازه به تازه خلق می گردد.

نکته ۱: زندگی می تواند شما را از نو بیافریند، شما باید فقط به زندگی اجازه بدهید و با او همکاری کنید. اگر شما بگویید که به من مربوط نیست، کس دیگری یا خداوند بیاید مرا عوض کند، من کاری نمی توانم بکنم و نمی کنم، این جبر، جبر مذموم است.

نکته ۲: اگر شما فضا را باز کنید، به صورت حضور ناظر ذهنتان را نگاه کنید، خودتان را کارگاه زندگی کنید، این بسیار خوب و همان چابکی زندگی ست. این بدان معناست که شما تشخیص داده‌اید همانیدگی‌ها را به مرکزتان نیاورید.



قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۶۰-۶۳

«نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ. عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئْكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ. وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ. أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ.»

«ما مرگ را بر شما مقدر ساختیم و ناتوان از آن نیستیم که به جای شما قومی همانند شما بیاوریم و شما را به صورتی که از آنم بی خبرید از نو بیافرینیم. شما از آفرینش نخست آگاهید؛ چرا به یادش نیاورید؟ آیا چیزی را که می کارید دیده اید؟»

توضیح آیه: ما جسماً می میریم و باید به من ذهنی هم بمیریم. ما از چیزی خبر نداریم اما شاهزاده در ما هست، اگر اجازه بدهیم خداوند آن را از ما بیرون می آورد و ما را از نو می آفریند. در واقع ما از آفرینش اولیه آگاهیم، چون از جنس هستیم، هرچند در حال حاضر فقط به صورت ذهنی از این موضوع آگاه هستیم. هر چیزی که می کاریم رشد خواهد کرد، خداوند هم به ما می گوید من خودم را در شما کاشته ام، بگذارید من خودم را در شما زنده کنم.

قرآن کریم، سوره ق (۵۰)، آیه ۱۵-۱۶

«أَفَعَيَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ. وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.»

«آیا از آفرینش نخستین عاجز شده بودیم؟ نه، آنها از آفرینش تازه در شک اند. ما آدمی را آفریده ایم و از وسوسه های نفس او آگاه هستیم، زیرا از رگ گردنش به او نزدیک تریم.»

توضیح آیه:

من ذهنی را خدا آفریده و از وسوسه هایش هم آگاه است. او می داند که من ذهنی حول محور همانیدگی ها می چرخد، چون از رگ گردن به ما نزدیک تر است و در واقع او خود ماست، ولی ما اجازه نمی دهیم که خداوند کار کند و به صورت



آفتابی از مرکز ما بالا بیاید؛ ما لحظه به لحظه با تصمیمات غلط من ذهنی خودمان و اشتغال به همانیدگی‌ها و دردها جلوی ما را می‌گیریم. باید از خودمان پرسیم آیا از اول که ما آفریده شده‌ایم، خداوند از آفرینش ما عاجز بوده که الان عاجز باشد؟! پس چرا ما چیزهای آفل را از مرکزمان به بیرون هل نمی‌دهیم؟ چرا او را نمی‌آوریم؟ برای این که اعتماد نداریم، می‌گوییم اگر اختیارم را در اختیار خدا بگذارم، ممکن است اشتباه بکند، مثلاً فلان چیز را می‌خواهم ممکن است ندهد، ممکن است حواسش پرت شود، من حواسم هست، خودم به دست می‌آورم. بعد آن موقع دچار درد می‌شویم.

قرآن کریم، سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۲۹

«يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ.»

«هر کس که در آسمان‌ها و زمین است سائل [و محتاج] درگاه اوست، و او هر روز در کاری [جدید] است.»

توضیح آیه:

خداوند این لحظه در کار جدیدی است، ما با من ذهنی‌مان آگاه نیستیم. بنابراین مرکز را عدم می‌کنیم و خودمان را با کار جدید او هماهنگ می‌کنیم، چون از شیوه او من ذهنی ما تبدیل می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

گر بروید، ور بریزد صد گیاه

عاقبت برروید آن کشته اله

صد گیاهی که به صورت همانیدگی در این جهان کاشته‌ایم، روی کشته اله رویده‌است. کشته اله اصل ما است که می‌خواهد به بی‌نهایت خدا رشد کند، ولی ما کشت‌های ثانویه و همانیدگی‌ها را روی آن کاشته‌ایم، به آن‌ها آب می‌دهیم و حواسمان به آن‌هاست تا رشد کنند. در نهایت همه آن‌ها فرو خواهند ریخت و هشیاری خالص خواهد رویید.



«بیت هندسی»

نکته: ما به عنوان همانیدگی بالا می آییم و می خواهیم دیده شویم و هرچه کم دیده می شویم ناراحت هستیم. در صورتی که هرچه کم دیده شویم باید خوشحال باشیم، زیرا آن موقع قد ما به عنوان من ذهنی کوتاه می شود و آن کشت اولیه که خداوند خودش را در آن کاشته، رشد می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸

کشتِ نوِ کارید بر کشتِ نخست

این دوم فانی ست و آن اول درست

انسان روی کشت نخست که خداوند در روز آلت به عنوان هشیاری خالص در وجود او کاشته است، کشت ثانویه و نو کاشت، این کشت دوم یعنی همانیدگی ها فانی و فاسد هستند و آن اولی درست است.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

کشتِ اولِ کامل و بُگزیده است

تخمِ ثانی فاسد و پوسیده است

کشت اول که خداوند خودش را کاشته و کامل است، هیچ اشکالی ندارد و انتخاب شده زندگی است. تخم ثانی که همانیده شدن ما با همه چیز است، فاسد و پوسیده است، ولی ما فاسد و پوسیده بودن آن را نمی فهمیم.

«بیت هندسی»



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۴۴

روح زیبا چونکه وارست از جسد

از قضا بی شک چنین چشمش رسد

وقتی روح زیبای انسان با فضاگشایی از من ذهنی جدا شود، بر اثر «قضا و کُن فکان» چشمی پیدا می کند که هر لحظه خلق جدید را می بیند.

قرآن کریم، سوره ق (۵۰)، آیه ۲۲

«لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.»

«تو از این غافل بودی. ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است.»

توضیح آیه:

ما به عنوان من ذهنی از پندار کمال، پرده ای که جلوی چشممان بود، غافل بودیم. خداوند پرده را از جلوی چشم ما برداشت و ما اکنون متوجه می شویم که لحظه به لحظه خداوند در خلق جدید است، پس ما هم باید به صنع دست بزنیم. لحظه به لحظه باید فکر جدید، تن جدید و عقل جدید بیافرینیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۴۵

صد هزاران غیب، پیشش شد پدید

آنچه چشمِ محرمان بیند، بدید



[آن شخص خودش را در معرض نوازش شاه قرار داد، در دلش غلغله عشق افتاد و چشمش تیزبین شد.] بنابراین صدهزاران چیز غیبی را که با من ذهنی نمی‌دید، پیش چشمش ظاهر شد. مثلاً انسان‌ها را از جنس زندگی دید، به زندگی ارتعاش کرد، تکامل و تمام چیزهایی را دید که محرمان زندگی مثل مولانا آن‌ها را می‌بینند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۴۶

آنچه او اندر کتب بر خوانده بود

چشم را در صورت آن برگشود

آن شخص چیزهایی را که در کتب خوانده بود، متوجه شد. [شما وقتی به حضور زنده می‌شوید، فضا را باز می‌کنید، می‌گویید این را که در مثنوی خوانده بودم متوجه شدم. این از آن جا می‌آید که شما کاملاً من ذهنی را صفر کرده‌اید و متواضع شده‌اید.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۹۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com